



خردسانان

خردسان

سال ششم
شماره ۲۸۵ ، شنبه
۱۳۸۷ ۴ خرداد ماه
۳۰۰ تومان



گویا

به نام هراوند بخششده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه ترتیل و نشر آثار امام (ره)

۱۶		خدايا...	۳		با من بیا ...
۱۸		مدادرنگی‌ها	۴		گربه و کلاع
۲۰		قصه‌ی حیوانات	۷		نقاشی
۲۲		بازی	۸		فرشته‌ها
۲۴		کاردستی	۱۰		نم نم! سلام
۲۵		فرم اشتراک	۱۱		جدول
۲۷		قصه‌های پنج انگشت	۱۲		بچه غول

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشنین اعلام، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- کرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: مژسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملأازم
- نشانی: تهران، خیابان انقلاب، جهاد راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج
- تلفن: ۰۱۲۹۷-۶۶۷۰-۶۶۷ و ۰۲۲-۶۸۲۲-۶۶۷ نامن: ۰۲۱-۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مریض گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد یکاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با منه بیا...



دوست من سلام.

من لاک پشت هستم. آهسته راه می روم و به هیچ کس آزاری نمی رسانم. بعضی از لاک پشت ها در خشکی زندگی می کنند و بعضی ها در آب. اگر یک روز تصویر لاک پشتی را دیدی و خواستی بدانی که در آب زندگی می کند یا در خشکی، اول به لاک آن دقت کن. لاک پشت هایی که در خشکی زندگی می کنند. لاک بلندی دارند ولی لاک پشت های آبی، لاک شان

کوتاه است، پاهای لاک پشت خشکی، کلفت و قوی است، چون با آن ها راه می رود. اما لاک پشت آبی، پاهایش شبیه به باله های ماهی است. چون با آن ها شنا می کند.

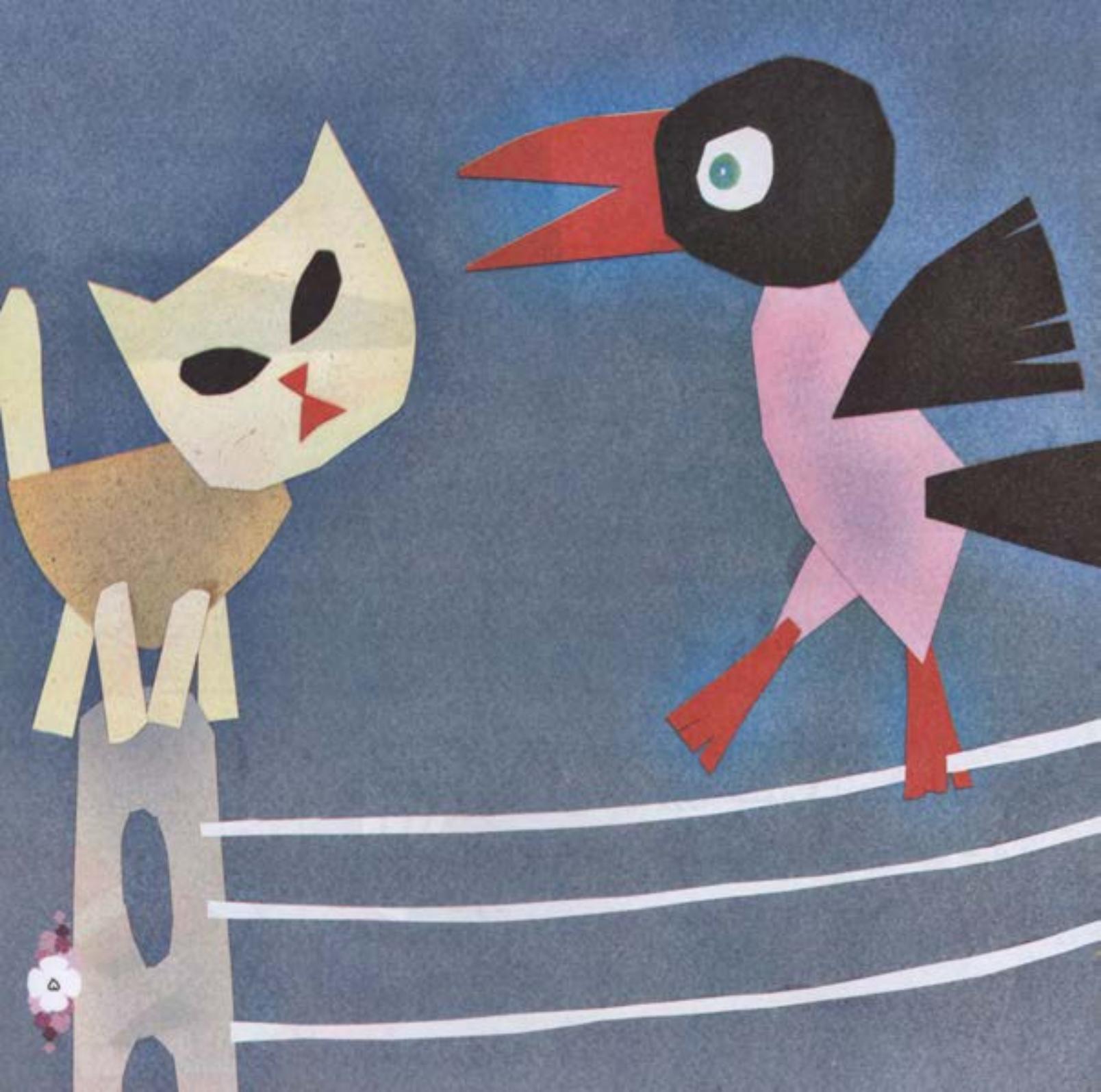
من امروز پیش تو آمد هام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. مدادرنگی هایم را هم آورده ام! زود باش! با من بیا ...





گله و کلاع

یک روز یک کلاع گرسنه، پرید بالای دیوار و خوب به دور و ببر نگاه کرد تا شاید غذایی پیدا کند. اما چیزی ندید. پرید و رفت بالای بالا، روی سیم برق نشست و خوب به همه جانگاه کرد. ناگهان پایین پایین چشمش به یک تکه پنیر افتاده خواست بپرد و بیایید پایین، که دید ای داد بی داد پایش به سیم برق گیر کرده و نمی تواند بپرد. با نوکش سیم را جابه جا کرد اما نشد که نشد. قارقار کرد. اما کسی نفهمید که کلاع بی چاره گیر افتاده است. همه فکر کردند که کلاع آواز می خواند. ساعت ها گذشت. کلاع همانجا ماند و قارقار کرد. گربه‌ی بلا او را دید و فهمید که کلاع گیر افتاده. با خودش گفت: «به به چه ناهار خوش مزه‌ای!» گربه پرید روی دیوار. از دیوار رفت روی درخت و از درخت رفت بالای تیر چراغ. کلاع تا چشمش به گربه افتاد، با داد و فریاد، قارقار کرد. گربه بالای تیر چراغ ماند و یک قدم هم نتوانست جلوتر برود. کلاع ماند روی سیم. گربه ماند بالای تیر چراغ. گربه از بلندی ترسید و میومیو کرد. کلاع از گربه ترسید و قارقار کرد. قارقار میومیو قارقار میومیو ...





مردم به بالانگاه کردند بیینند چه خبر

است؟ این سروصدایها از کجاست؟ که کلاع و

گربه را دیدند. یکی گفت: «برو姆 بالا نجاتشان دهم.» آن

یکی گفت: «نه نه. این تیرچراغ برق است. خیلی خطرناک است. باید آتش نشانی را

خبر کنیم.» پس به آتش نشانی تلفن کردند. خیلی زود. ماشین آتش نشانی، آژیر کشان

آمد. آتش نشان هایک نرده بان بلند گذاشتند و رفتند بالای بالا. پای کلاع را از لای

سیم درآوردند. کلاع پرید و رفت. گربه را هم پایین آوردند. گربه هم دوید و رفت.

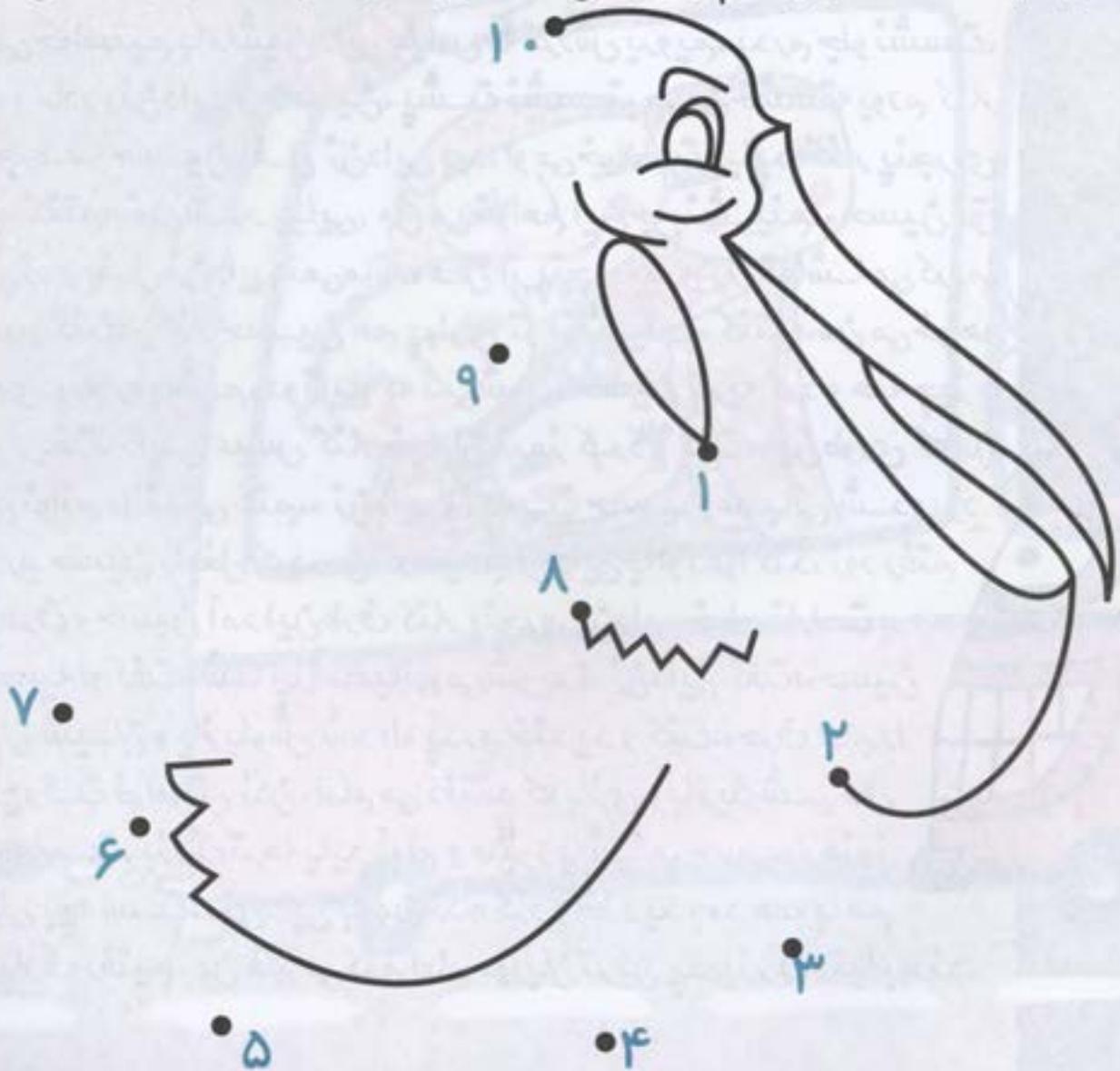
کلاع دیگر هیچ وقت روی سیم برق ننشست. گربه هم

هیچ وقت هوس خوردن کلاع، آن هم بالای تیر برق

نکرد.

افق اشک

دایره های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



خواستیم



مامی خواستیم با ماشین دایی عباس به گردش پروریم. پدرم چلو نشست. من و مادر و زن دایی و حسین، پشت نشستیم. من نشسته بودم کنار پنجه، اما حسین بغل زن دایی بود. او می خواست بیاید کنار پنجه‌ی من. گفتم: «نمی شود بیایی. من می خواهم اینجا بنشینیم!» حسین نق می زد و بغل زن دایی نمی ماند. من از پنجه پیرون را تماشا می کدم. مادرم گفت: «بگذار حسین هم پهلوی تو بنشینند.» گفتم: «من می خواهم چلوی پنجه پاشم. دو تایی که نمی شود.» حسین کریه کرد و همه چیز به هم ریخت. دایی عباس کنار خیابان تردد کرد و گفت: «این طوری که من نمی توانم رانندگی کنم.» زن دایی از دست حسین عصیانی شده بود. مادرم حسین را بغل کرد. من ترسیدم زن دایی پا او دعوا کند، زود رفتم آن طرف و حسین آمد این طرف کنار پنجه. زن دایی خیلی ناراحت بود. پدرم به او گفت: «شما چرا عصیانی می شوید؟» زن دایی گفت: «حسین خیلی شیطان و پازیگوش شده!» پدرم خندید و گفت: «حرف امام را هیچ وقت فراموش نکن. امام می گفتند که بازی و پازیگوشی مال پچه‌هاست. بزرگ ترها باید آرام و صبور باشند. حسین هنوز خیلی پچه است!» زن دایی به من نگاه کرد و خندید بعد همه با هم به پارک رفتیم. من فکر می کنم امام مهریان ترین پدر بزرگ دنیا بودند.





نم نم! سلام

ناصر کشاورز

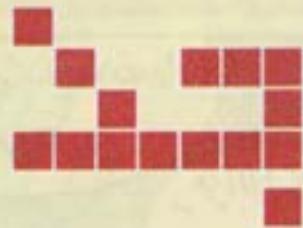
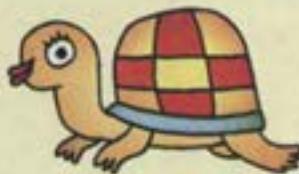
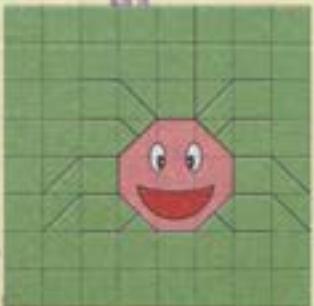
نم نم! سلام
من آمدم
از سوی خاک
بیرون زدم



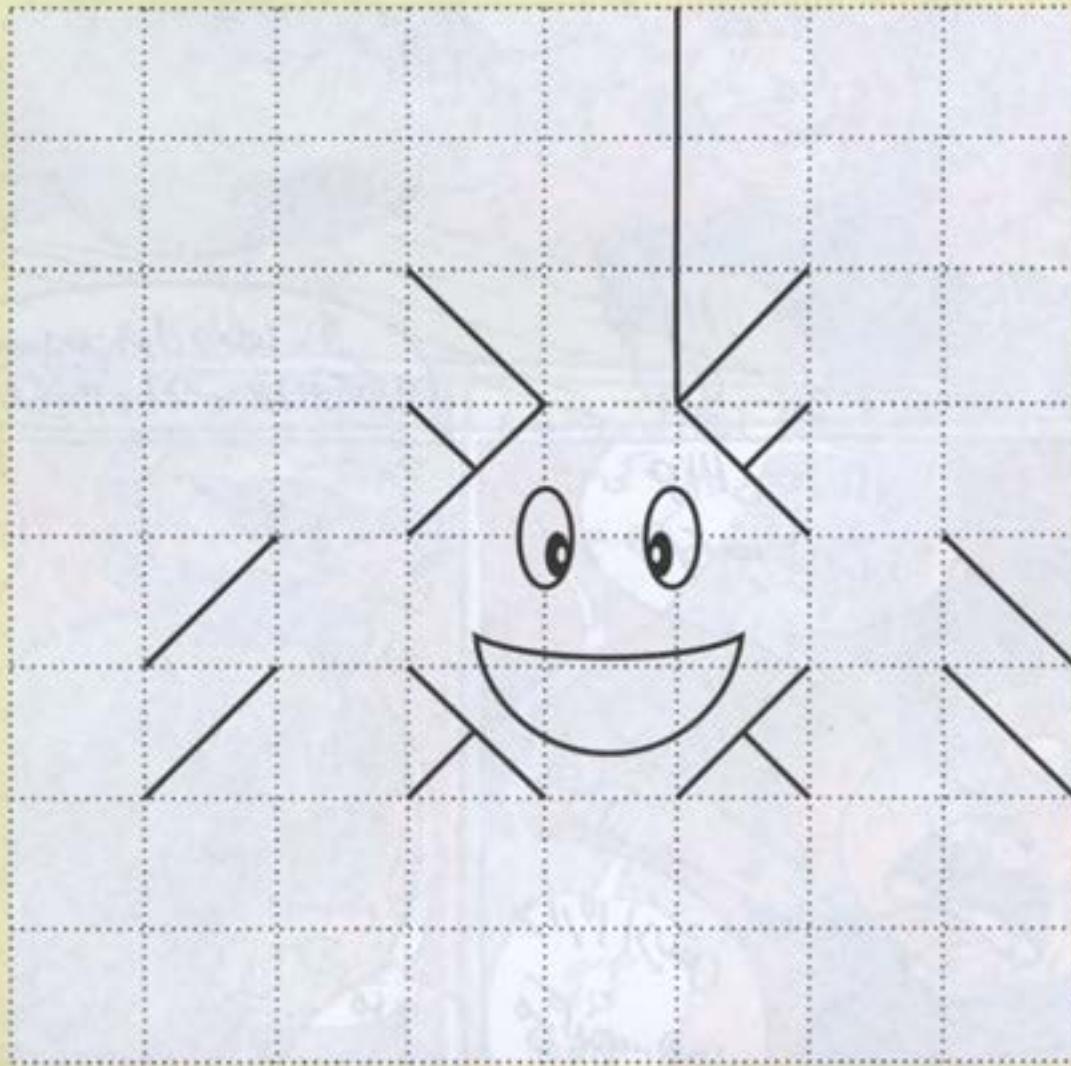
فعلاً دوتا
برگم! همین
با ریشه‌ای
زیر زمین

حس می‌کنم
خیلی گلم
الان نبین
ریز و شلم

چک چک بیا
با قطره‌هات
تا گل شوم
در زیر پات



جدول را کامل و رنگ کن.









و بالآخره:





خوبیا...

سوسن طالعیس

خدایا دیروز پرستوهایت را دیدم که از سفر برگشته بودند. خوشحال شدم. اگرچه پرستوها، اصلاً مرا نگاه نکردند و ندیدند. یک گربه‌ی پلنگی هم دیدم که با بچه‌هایش از روی دیوار رد شد. تا مرا دیدند فرار کردند. من از دیدن آن‌ها خوشحال شدم ولی آن‌ها از من ترسیدند. یک شاپرک هم دیدم. ولی هرچه قدر دستم را دراز کردم، روی دستم ننشست. خدایا، من از این که تو به آسمان ما پرستو دادی و به دیوار ما گربه‌ی پلنگی دادی با بچه‌های کوچک و قشنگ و به حیاط شاپرک دادی خوشحالم و تو را شکر می‌کنم. ولی

چرا آن‌ها از این که تو مرا به آن‌ها دادی خوشحال نیستند و از من فرار می‌کنند. می‌شود کاری کنی، آن‌ها هم پیش توبیایند و بگویند، خدایا از این که به ما آدم دادی خوشحالیم و تو را شکر می‌کنیم!







با معرفی شخصیت‌های
دانستان به کودک، از او
بخواهد در خواندن دانستان
شما را همراهی کند.

مداد پنفشه

مداد نارنجی

مداد زرد

مداد سبز

مداد قرمز

مداد آبی

مدادرنگ

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

کوچولو همه‌ی مدادرنگ‌هایش را روی زمین ریخت تا به آن‌ها نقاشی کند.

قل خورد و رفت زیر صندلی. کوچولو او را ندید.

هم قل خورد و رفت زیر تخت. کوچولو،
را میز. کوچولو او را ندید.

هم ندید. کوچولو می‌خواست یک گل را رنگ کند که دید

هرچه نگاه کرد
قل خوردنده و را ندید. همین موقع

رفتند روی دفتر نقاشی. و هر دو با هم رنگ نارنجی را درست کردند.

آرام آرام از زیر میز بیرون می‌آمد. کوچولو یک درخت کشید و گفت: «ا... پس

هنوز زیر صندلی بود و سعی می‌کرد بیرون بیاید.

کو؟»

گفت: «کوچولو رنگ سبز می‌خواهد حالا نوبت من و تو است.»

هر دو با هم رنگ سبز درست کردند و درخت را رنگ کردند. کوچولو

و هم نیست. را بردارد که دیدای وای می‌خواست

می‌خواستند با هم رنگ بنفس را درست کنند که فریاد زد: «آمدند!»

از زیر میز و تخت و صندلی بیرون آمدند. کوچولو و

را دید که کنار تخت افتاده بود. آن را برداشت و نقاشی اش را رنگ زد. بعد

را هم برداشت و گفت: «شما ها کجا بودید؟» مدادرنگی‌ها خنديدند و به

کوچولو، چیزی نگفتند!

نهادهای طبی



خانم و آقای آهو هرچه نگاه کردند
بچه‌ی کوچولویشان را ندیدند.



یک روز وقتی که همه‌ی
آهوها در چمنزار بودند...



خانم آهو این طرف را گشت و بچه‌اش را
صدرا زد.



آقای آهو آن طرف را گشت و
بچه‌اش را صدرا زد.



۹

وقتی صدای پدر و مادرش را
شنید، با خوشحالی پیش آنها رفت.



۱۰

بچه آهو یک گوشه نشسته
بود و فکر می‌کرد که پدر و
مادرش را گم کرده است.



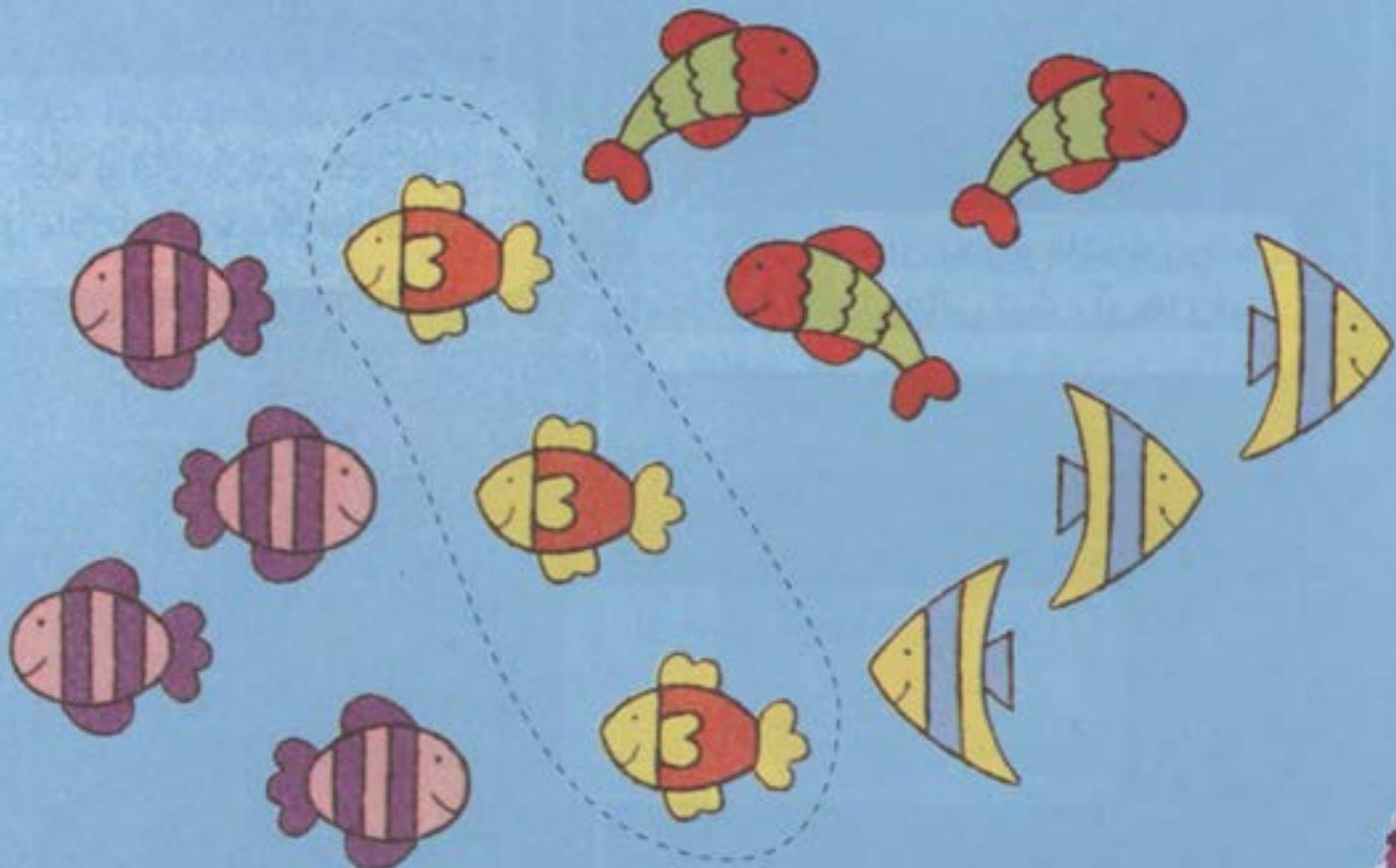
۱۱

او خیلی گرسنه بود، پس
حسابی شیر خورد.

ماهی



ماهی‌های مثل هم را در یک خط بسته بگذار.



اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

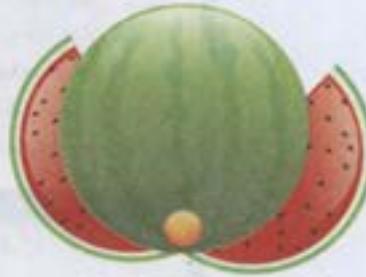
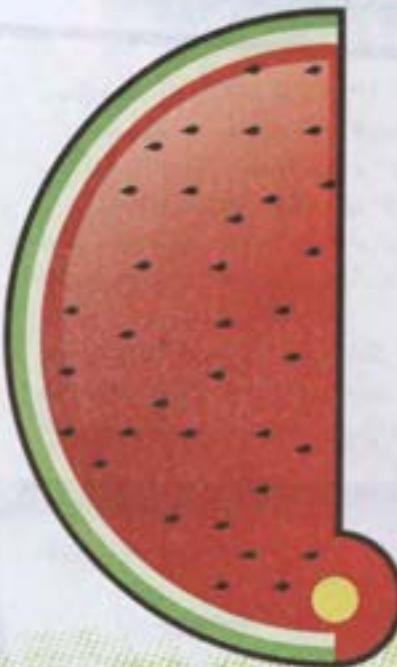
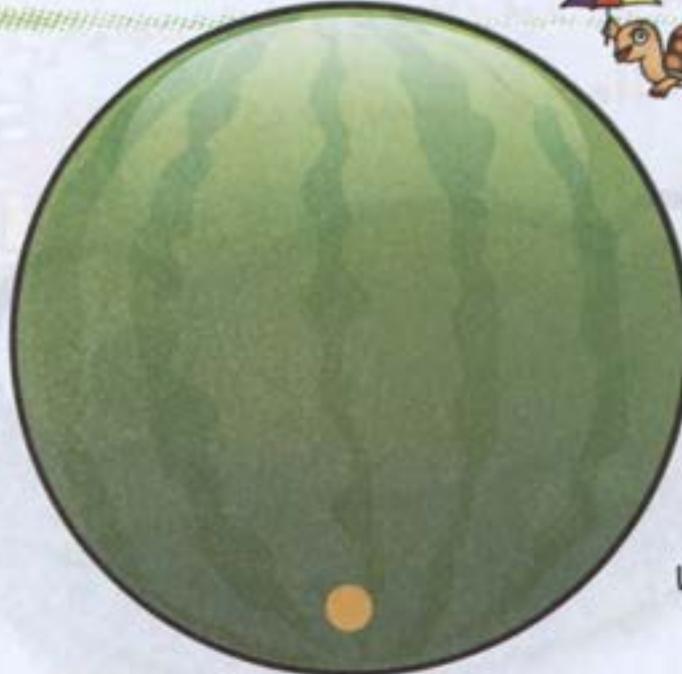
قابل توجه مقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه(کشور های همچوar) ۱۰۰۰ اریال
اروپا، افریقا، آسیا ۱۱۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۳
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظه، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ - قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



گارشی



شکل‌ها را از روی خط (مشکی) قیچی کن.
دایره‌ی زرد را سوراخ کن.

قاج‌های هندوانه را پشت هندوانه بگذار و آن‌ها
را با یک دکمه‌ی فشاری به هم وصل کن.
حالا تو یک هندوانه سرخ و رسیده داری.
مراقب باش آن را نخوری!

خردسالان

(۹) سنت

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

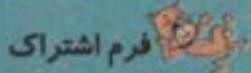
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج.

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان محله دوست خردسالان ارسال فرمایید.
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ -

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مذایل بسازستان مهرگان، نایابگی چابه، نشر عروج تلفن: ۰۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباة با اشتراک و نحوی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۶۶۷۰۰۸۳۳-۰۶۶۷۰۰۲۱ در عین بگذرانید.



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تا شماره: شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نشانی فرستنده

حای تمبر

نشر و حج

نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۳ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کامپیوٹر



دست کودک را
در دست بگیرید
و در حمال مبارزی با
انگشتان تو این
شهر را بهدواید

قصه‌های لطف

مصطفی رحماندوست

خورشید که در آمد، پنج تا کبوتر از لانه
بیرون آمدند.

اولی گفت: «گرسنه ایم چی کار کنیم؟»

دومی گفت: «یک حشره شکار کنیم.»

سومی گفت: «وای حشره! نه نه نه.»

چهارمی گفت: «در می‌رن و نیش می‌زنن،
می‌جنگن.»

پنجمی گفت: «پر پر پر توی هوا می‌پریم
به دنبال آب و غذا می‌پریم»

پنج تایی در کنار هم پریدند

تا که به آب و دانه‌ها رسیدند.



